

چیستی نقد تاریخی

رضا دهقانی*

چکیده

سنجش و آزمایش، لازمه ترقی و پیشرفت هر علم و فنی است. دانشمندان به فراخور رشته خود، اصولی برای نقد برشمرده و برکاربست آنها در نقدهای علمی تأکید کرده‌اند. اما آیا به‌راستی در باب نقد تاریخی هم چنین است؟ آیا نقد تاریخی، علمی و اطمینان‌بخش است؟ اینها پرسش‌هایی است که ذهن هر پژوهشگر و ناقد تاریخی را به خود مشغول می‌کند. باید اعتراف کرد که علم تاریخ دچار ضعف مفرط در حوزه نقد تاریخی و ادبیات آن بیمارگون است. هنوز در عرصه نقادی و اصول و موازین نقد و شناخت الگوها و معیارهای آن در آغاز راهیم. بنابراین، هر پژوهشی در این باره، خود پرتوی به این راه پرمخاطره و ناهموار است. این مقاله، برآن است تا در باب نقد تاریخی پرسش‌گری کند و درصدد پاسخ به پرسش‌های مذکور برآید. آنچه در این مقال در خصوص موازین و اصول نقد گفته می‌شود، نه سخن آخر و تام، بلکه دانسته‌ها و پیشنهادهای نگارنده است تا شاید بابتی گشوده شود و فروغی بر پهنه نقد تاریخی بتابد.

کلیدواژه‌ها: چیستی و چرایی نقد، نقد تاریخی، نقد بیرونی و درونی، الگوها و عناصر.

مقدمه

انسان موجودی پرسشگر و اندیشه‌ورز است و همین ویژگی موجب خلق انبوهی از آثار فکری و فرهنگی در طول تاریخ شده است. آثاری به وسعت و گوناگونی اسطوره‌ها، داستان‌ها، هنرها، افسانه‌ها تا آموزه‌های دینی، اخلاقی، حقوقی و از ابزار و ادوات زندگی گرفته تا نمادها و معانی آنها جملگی دستاوردهای پرسشگری و اندیشه‌ورزی بشر برای حل مسائل و مشکلات خود بوده که همچنان ادامه دارد. بی‌شک آنچه مایه استمرار جریان خلاقیت و آفرینش فکری، هنری و فنی شده همانا روحیه نقادی و انتقاد است؛ روحیه‌ای که بی‌تردید معطوف به بهبود امور است؛ از این‌روست که هرگز اجازه نمی‌دهد انسان به وضع موجود رضایت دهد.

نقدی با چنین ویژگی‌های تمدن‌ساز قطعاً تابعی از منویات شخصی یا سلاقی فردی نیست؛ زیرا چنین رویکردی با روح آفرینشگری و بهبود در تعارض است. لذا منطق حکم می‌کند که نقد حقیقی و سازنده مبتنی بر آداب و روشمندی علمی باشد. پس طرح بنیان‌های نقد، نهادینه کردن آنها و در نهایت به‌کارگیری آنها افقی از توسعه منظم علمی و تمدنی بشر، پیش‌چشمان ما ترسیم می‌کند.

۱. تعریف نقد

نقد در لغت یعنی «بهین چیزی بر گزیدن»^۱ و سنجش دراهم تا در آن - به قول اهل لغت - سره را از ناسره بازشناسند. معنی عیب‌جویی نیز که از لوازم «به‌گزینی» است ظاهراً از قدیم در اصل کلمه نقد مستتر بوده است و لذا از دیرباز این کلمه در فارسی و عربی به وجه مجاز در مورد شناخت محاسن و معایب کلام به کار رفته است. چنان‌که لفظ^۲ که امروزه در ادب اروپایی در جهت همین معنی به کار می‌رود، در اصل به معنای رأی زدن و داوری کردن است درباره نیک و بد امور و سره و ناسره آنها مستلزم معرفت درست و دقیق آن امور است.^۳

پس نقد از نوعی طلب، شناخت، ارزیابی و سنجش سرچشمه می‌گیرد که به باروری و زاینده‌گی می‌انجامد. معانی دیگری هم در اصطلاح علمی برای نقد شمرده‌اند؛ از جمله دانش کاربردی شناسایی، تجزیه و تحلیل و سنجش و ارزیابی آفریده‌ها یا آثار که با تفسیر و تحلیل هم‌پوشانی دارد.^۴ قدر مسلم اینکه نقد علمی یک اثر یا متن به فرآیند ارزیابی علمی و بررسی انتقادی نوشته یا پژوهش اطلاق می‌شود که در آن منتقد می‌کوشد در

حالتی سلبی و ایجابی عموماً نارسایی‌ها و کاستی‌های علمی اثر را به صورت روشمند و منطقی بیان کند و راه‌های برون‌رفت و رفع کاستی‌ها را نشان دهد.^۵

نقد همواره نوعی به چالش کشیدن و تعرض فکری به آرا یا یافته‌های علمی فرد یا گروهی خاص است و از همین رو همواره نیازمند آمادگی و رویارویی است؛ زیرا منتقد با نشر آرای انتقادی خود دیگران را مستقیماً و آشکارا به چالش فکری دعوت می‌کند و در عین حال خود نیز پیشاپیش به میدان چالشی قدم نهاده که ممکن است مغلوب یا غالب باشد. به این ترتیب منتقد آگاهانه وارد گودی خطرپذیر و همراه با هزینه اجتماعی - علمی خاص می‌شود. اما در کنار این نوع نقد علمی نقدی پنهان وجود دارد که از آن با عنوان «نقد سیاه» یا «نقد نسبه» یاد می‌کنند. در این نقد، البته اگر بتوان نام نقد بر آن نهاد، منتقد حاضر نیست به ارائه و بیان روشمند و منظم آشکار آرا و نظریات انتقادی خود بپردازد یا پاسخگوی نقد خود باشد و یا هزینه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی آن را بر عهده گیرد. نقد نسبه و سیاه همانند کلای قاجاق است که به هیچ قاعده‌ای پایبند نیست و در آن، سره و ناسره به هم می‌آمیزد.^۶

۲. انواع نقد

محققان به فراخور زمینه مطالعاتی خود و چشم‌اندازهای علمی برای نقد شقوق و انواعی برشمرده‌اند و هریک از روزه‌ای علمی یا غیرعلمی به نقد نگریسته‌اند. با رشد روزافزون و توسعه علوم، دامنه نقدها هم گسترده‌تر شده است؛ لذا احصای همه آنها شاید کار آسانی نباشد. مضاف بر اینکه استدراک نوع نقد در نزد پژوهشگران مختلف، متفاوت است؛ به همین دلیل در اینجا به ذکر اهم روش‌های نقد علمی اکتفا می‌کنیم:

۱. روش نقد تاریخی: که خود به دو عنصر نقد درونی و بیرونی تقسیم می‌شود و موضوع محور مباحث این نوشتار است که سطور آتی تحقیق به بررسی و بیان این روش اختصاص دارد.

۲. نقد اخلاقی: در نقد اخلاقی پیام متن با موازین اخلاقی سنجیده می‌شود، تا معلوم گردد این پیام تا چه حد اخلاقیات را تعمیق، غنا و ارتقا می‌بخشد و یا به عکس، سبب تزلزل موازین اخلاقی در جامعه می‌شود.

۳. نقد اجتماعی: در نقد اجتماعی عمدتاً دو موضوع مورد توجه قرار می‌گیرد: یکی اینکه متن مورد نقد تا چه حد متأثر از شرایط اجتماعی بوده و زمینه‌های اجتماعی آن چیست؛ دیگر اینکه کتاب مورد نظر چه پیامدها و تأثیراتی بر جامعه دارد؟^۷

۴. نقد روان‌شناختی: در نقد روان‌شناختی جریان باطنی و احوال درونی نویسنده و قدرت ترکیب و تخیل و ذوق و استعداد وی در تدوین متن در کانون توجه قرار می‌گیرد.
۵. نقد توصیفی (طبیعی): این نقد که متکی و مبتنی بر روش‌های علوم طبیعی است به نقد طبیعی نیز مشهور است. در این روش با استمداد از روش‌های کمی و آماری به طبقه‌بندی، توصیف، ایضاح موارد مبهم و در برخی موارد به احتجاج در باب یک متن یا گزاره علمی پرداخته می‌شود.^۸
۶. نقد تطبیقی: در این روش متن مورد بررسی را با متن‌های مشابه در طول زمان یا در مناطق دیگر به زبان‌های مختلف که البته به لحاظ محتوایی سنخیت دارند، مقایسه و به این طریق آن را نقد می‌کنند.
- نقدهای علمی منحصر به نقدهای مذکور نیست. نقد نفوذی نقد تکوینی، و نقد تقنینی انواع دیگر نقد است که می‌توان از هر یک برای سنجش اعتبار و ارزش آثار علمی بنا به نوع کارکرد آنها بهره جست.^۹
- فارغ از انواع نقد که اشاره شد، در یک دسته‌بندی عام می‌توان نقد را به دو قسم دسته‌بندی کرد:
۱. نقد نظری:^{۱۰} که به تدوین نظریات، اصول و مبانی مربوط به ماهیت و ارزش یک اثر یا متن می‌پردازد. نقد نظری از طریق بیان اصول عام علمی و اخلاقی زمینه لازم را برای نقد عملی یا کاربردی فراهم می‌کند.
۲. نقد عملی یا کاربردی:^{۱۱} اصول و مبانی نقد نظری را در اثری خاص به کار می‌بندد.^{۱۲} مراد ما در این پژوهش نیز شق نخست یعنی نقد نظری و بیان اصول و مبانی نقد تاریخی است.

۳. پیشینه نقد تاریخ

معمولاً مانند دیگر رشته‌های علوم، سابقه نقد تاریخی را به یونان باستان و آثار مورخان آن روزگار می‌رسانند. در تاریخ هرودوت و دیگر مورخان یونانی و رومی که بعضاً هم به دقت این موضوع را در مدنظر داشتند، می‌توان نشانه‌هایی از فرایند نقد را مشاهده کرد.^{۱۳} در این میان توسیدید (۴۶۰-۴۰۰ ق.م) مورخ یونانی، و پولی بیوس (۲۰۷-۱۲۵ ق.م) مورخ یونانی الاصل که تاریخ رم را نوشته است، به دلیل دقت و ظرافتی که در طرح نقادانه وقایع داشته‌اند، اهمیت بیشتری دارند.^{۱۴}

تاریخ‌نگاری مسلمانان هم که به سرعت به سمت تنوع و توسعه پیش رفت و توجه به بُعد علمی و اخلاقی در آن جای مهمی یافت، در مواردی به فرایند نقد توجه ویژه‌ای داشته است. اصل جرح و تعدیل که شیوه خاص محدثان و راویان حدیث بود و در تاریخ‌نگاری مسلمانان تأثیر بسیاری داشت، پیدایش علم‌الدرایه و علم‌الرجال که می‌توان آنها را با آنچه امروز نقد درونی و بیرونی خوانده می‌شود مقایسه کرد، نشانه‌هایی از توجه مسلمانان و تاریخ‌نگاران به فرایند نقد بوده است. مقابله متون برای اثبات اصالت متن که از لوازم نقد بیرونی است نیز بین مسلمانان رایج بوده است. اهمیت این امر تا بدان جا بود که بدرالدین جماعه (م ۷۳۳ ق) در *تذکره السامع* از لزوم مقابله و اهمیت آن سخن رانده است.^{۱۵}

نگاه انتقادی به متون و تصحیح پاره‌ای از اشتباهات پیشین نیز در کانون توجه مسلمانان بوده که ضرورت پردازش منتقدانه به متون و آرای مورخان گذشته را فراهم می‌آورده است. مورخان سرشناسی همچون *ابوالفضل بیهقی*، *ابوریحان بیرونی*، *ابوعلی مسکویه*، *رشیدالدین فضل‌الله*، *محمی‌الدین کافجی*، *شمس‌الدین سخاوی* و در رأس آنها *ابن‌خلدون* دقت و عنایت ویژه‌ای به این امر داشته‌اند.^{۱۶} اگر بخواهیم از آغازگر نقد تاریخی به مفهوم امروزی آن یاد کنیم، کسی نیست *جز لورنس والا* (۱۴۵۷-۱۴۰۵ م) نویسنده ایتالیایی که در سال ۱۴۴۰م دروغین بودن سند ادعایی هبه‌نامه کنستانتین را برملا کرد؛ چیزی که پاپ‌ها با استناد به آن ادعا می‌کردند که کنستانتین رم را به کلیسای کاتولیک هبه کرده و خود به قسطنطنیه رفته است. *والا* کتابی با عنوان *حواشی بر متن عهد جدید* نوشت که اهمیت فراوانی داشت و راهگشای نقد متون، به ویژه متون انجیلی بود. *آراسم* اومانیست هلندی تحقیقات *لورنس والا* را با همان رویکرد موردنظر او ادامه داد و تلاش‌های او را با نگاه انتقادی به متون و سیر تطور زبان و ادبیات تکمیل کرد.^{۱۷}

از اینها به عنوان آغازگران نقد تاریخی که بگذریم با نام *بارتولد گئورک نیبور*^{۱۸} (۱۸۳۱-۱۷۷۶ م) آشنا می‌شویم که می‌توان او را موجد نقد منبع به حساب آورد و فون رانکه بعدها درخشان‌ترین نماینده آن به شمار آمد. وی ضمن مطالعات تاریخی و مسافرت‌های خویش، به تاریخ علاقه‌مند شد و سرانجام مورخ رسمی دولت و استاد تاریخ در دانشگاه برلین شد. کتابی که وی در باب تاریخ رم نوشت چنان بر تحقیق و دقت مبتنی بود که در شیوه تاریخ‌نویسی تازگی داشت. وی نخستین مورخ تاریخ رم بود که تاریخ را با روح علمی بررسی کرد و بیش از اشخاص و جزئیات به سازمان‌ها و تأسیسات توجه

کرد.^{۱۹} لئوپولد فن رانکه^{۲۰} (۱۷۹۵-۱۸۸۶ م) در پیروی از نیبور توفیق بیشتری به دست آورد. او را اغلب نخستین مورخ جدید اروپا می‌دانند. فون رانکه نخست از راه ادبیات و تاحدی از مطالعه آثار نیبور به تاریخ علاقه یافت. آنچه به‌ویژه وی را به تحقیق در تاریخ برانگیخت، مشاهده اختلاف‌های مورخان در باب روایات تاریخ بود. این امر وی را در سال ۱۸۲۴ میلادی به نشر کتابی در تاریخ اقوام ژرمنی برانگیخت. جالب‌ترین قسمت این اثر بخشی بود که به عنوان ضمیمه کتاب *در باب مورخان جدید* نشر یافت و مآخذ تاریخ دوره مورد بحث خویش را نقد و تحلیل و درحقیقت برای نخستین بار نقد درونی مآخذ را طرح کرد. در نقد درونی کار عمده وی تقریر این نکته بود که مورخ نه فقط باید همیشه مآخذ معاصر دست اول به کاربرد، بلکه نیز باید شخصیت، تمایلات و اعمال صاحب آن مآخذ را هم به دقت بررسی کند تا وضع و سهم وی را در روایاتش به درستی درک کند. فون رانکه معتقد بود مورخ کارش نه تعلیم اخلاق است نه ارشاد، بلکه باید حوادث را دور از هرگونه تعصب و پیشداوری همان‌گونه که در واقع چنان بوده است، وصف کند.^{۲۱} افزون بر فون رانکه باید از مابون^{۲۲} واضح علم دیپلماسی نیز یاد کرد که توجه به نقش و اهمیت اسناد رسمی در تحقیقات تاریخی و پایه‌های چنین رشته‌ای را در قرن هفده میلادی بنا نهاد. وی که در کار بررسی و نقد اسناد با روشی تحلیلی که متکی بر اصول و قوانین دکارتی بود کار خود را پیش می‌برد، فرایند نقد را تا آنجا ادامه می‌داد تا او را مطمئن کند که چیزی از قلم نیفتاده است.^{۲۳} افراد دیگری همانند فرانسوا گیزو، لئوپولد دولیل نیز درخصوص نقد تاریخی تلاش‌های درخور تحسینی انجام داده‌اند. به طور کلی می‌توان گفت که آنچه نقد تاریخی می‌نامیم از قرن شانزدهم میلادی آغاز شد و در قرون هیجده و نوزده به تکامل رسید. در قرن بیست مکاتب نوظهور نقد مانند ساختارگرایی، پساساختارگرایی و دیگر نظریات نقد عرصه نقد تاریخی را تحت تأثیر قرار دادند.

۴. نقد تاریخ^{۲۴}

قبل از هرچیز لازم است نقد تاریخی را در دو معنای مشخص بازشناسیم: نخست نقد تاریخی در مفهوم فلسفه نظری تاریخ که با سیر تحول و تطور تاریخ در طی زمان شناسایی می‌شود. دوم نقد تاریخی به منزله جزئی از روش علم تاریخ که در دایره فلسفه علم می‌گنجد. نقد در مفهوم اول می‌تواند نگرش بسیاری از دیدگاه‌ها و مکاتب نقد باشد، مانند نقد ادبی از دیدگاه تاریخی یا نقد جامعه‌شناسانه مبتنی بر نگرش تاریخی. به این ترتیب این مکاتب خود متضمن نوعی تاریخت نقد هستند، به طوری که در نقد هگلی و نقد مارکسیستی

اساساً شالوده نقد و مکتب بر سیر و تحول تاریخ بنا نهاده شده است. اما در معنای دوم نقد تاریخی رویشی از علم تاریخ و فنی در خدمت تاریخ است و به تعبیر دیگر جزئی از طرز تفکر تاریخی است. پس ضرورت دارد بین دو مفهوم نقد تاریخی تفاوت قائل شویم. مقصود ما هم از کاربرد نقد تاریخی در این سطور در معنای اخیر آن به معنای فن یا صنعتی از علم تاریخ است که خود به دوبخش تقسیم می‌شود: ۱. نقد بیرونی؛^{۲۵} ۲. نقد درونی.^{۲۶}

۱.۴.۱. نقد بیرونی

نقدی است که متن را بر مبنای روابط بیرونی آن و تأثیراتی که از عوامل خارجی پذیرفته، می‌سنجد و ارزیابی می‌کند. در این گونه نقد روابط متن با تولیدکننده متن، زمان، مکان، محیط، تاریخ و جامعه و فرهنگ بررسی و تحلیل می‌شود و عناصر درونی متن در پرتو تأثیراتی که از عناصر بیرونی دریافت کرده و روابطی که با آن دارد در کانون توجه قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر نقد بیرونی معطوف به ارزشیابی ماهیت متن است.^{۲۷}

۱.۴.۱.۱. عناصر نقد بیرونی

۱. اصالت متن: کار مهم منتقد تاریخی در درجه نخست احراز اصالت متن است که باید با رعایت دقیق اصول نقد صحت اصالت متن را مشخص کند. منتقد در این مسیر باید از تجارب علمی و مطالعات دیگران، خود و آثار موازی همانند کتاب و همچنین از علوم کمکی تاریخ بهره بگیرد. وی باید به علومی چون نسخه‌شناسی، مهرشناسی، و خط‌شناسی واقف باشد یا دست‌کم از آگاهان این رشته‌ها کمک بگیرد. اگر متن نسخه خطی است با بهره‌گیری از موازین علمی تصحیح متون، نسخه‌ای منقح و قریب به قلم مؤلف از آن به دست دهد. در تاریخ بسیارند اسناد و متون مجعولی که در تاریخ‌نویسی سبب ایجاد و اشاعه سوء تفاهم‌ها و خطاها شده است. از باب نمونه می‌توان به وصیت‌نامه پیتربکییر یا هبه‌نامه کنستانتین اشاره کرد که روزگاری چون سندی اصیل در نظر مورخان جلوه‌گر بود، اما امروزه با دلایل متقن جعلی بودن آنها محرز شده است. در هر حال فقط پس از بررسی اصالت متون است که می‌توان از طبقه‌بندی، توجیه و تفسیر آنها فایده‌ای به دست آورد.

۲. مؤلف یا تولیدکننده: برای اینکه بتوان درباره برخی برداشتها و باورهای مطرح شده در متن با دقت بیشتری اظهار نظر کرد، ضروری است که تصویری از شخصیت نویسنده داشته باشیم تا بتوانیم پرسش‌هایی را که درباره مؤلف مطرح می‌شود، پاسخ بگوییم؛ پرسش‌هایی از این دست که «آیا متن حقیقتاً متعلق به مؤلف است و صحت انتساب آن تا

چه حد محرز است؟» کم نیستند متونی در تاریخ که در صحت انتسابشان به مؤلفی که اثر به نام او نامبردار گشته است تردید جدی هست. میرزا محمد خان قزوینی در رد انتساب *المآثر و الآثار* به اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «اعتمادالسلطنه به زور و تهدید فضلابی را که در جزو اداره دارالتألیف یا دارالترجمه بودند، و می‌داشت کتاب‌هایی که خود او موضوع آنها را اقتراح می‌کرد، تألیف نمایند و بعد خود او آنها را به اسم خود طبع و نشر و امضا می‌نمود؛ مثل کتاب *المآثر و الآثار* از بای بسم الله تا تای تمت از آثار قلمی همین صاحب ترجمه، شمس‌العلماست؛ چه، من با سبک تحریر و انشای او کاملاً آشنایم.»^{۲۸} از این انتساب‌ها و به خود بستن‌ها در تاریخ کم نیست. دیگر اینکه نیت و هدف مؤلف از تولید متن چه بوده است و چه غایتی را در پهنه ذهنش برای تولید این متن جست‌وجو می‌کرده است؟ آیا هدف مادی بوده، شهرت‌طلبی یا کمک به پیشبرد علم؟ موقعیت علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مؤلف چگونه بوده است؟ آیا به لحاظ علمی صلاحیت تولید این متن را داشته است؟ مؤلف چه گرایش‌های سیاسی - اجتماعی دارد؟ چراکه منشأ بسیاری از سوگیری‌ها همین گرایش خاص مؤلف است.

۳. **برنامه پژوهشی یا گفتمان پژوهشی:**^{۲۹} یعنی متن در چه فضای گفتمانی و تحت عنوان چه برنامه پژوهشی (فضای حاکم بر پژوهش) پدید آمده است؛ فضایی که ممکن است تحقیق در همه موارد تحت تأثیر آن باشد و با تغییر گفتمان فضای آن هم عوض شود. زیرا اصولاً متن و اثر مولود سازمان و ساختار جامعه است و برای شناخت و نقد آن باید ساختار را شناخت. هر نقدی می‌کوشد بین نویسنده متن و محیط فکری و مادی وی، و بین نویسنده و مواریت ذوقی و تربیتی وی، رابطه‌ای بیابد و با استفاده از اصل علیت و فرایند اثرپذیری، از آنها در امر نقد بهره بگیرد.^{۳۰} از این نظر باید بر شرایط زمانی و مکانی تولید یک متن یا پیام تأکید کرد که آن را اصطلاحاً «تاریخیت اثر» می‌گویند و بر مبنای آن هر متن و نظریه ریشه در خاک لحظه‌های معینی از تاریخ دارد و با جنبه‌های دیگر حیات اجتماعی و فرهنگی آن لحظه در توازی و تفاهم است.

۴. **انتشارات:** سیستم و نظامی که اثر را منتشر کرده است، در ارزیابی ما درباره اثر جایگاهی خاص دارد؛ زیرا تعیین نوع انتشارات بسیار مهم است که آیا حقوقی است، سیاسی است، دولتی یا نیمه دولتی است؟ وابسته به چه نهاد یا گروه سیاسی - فکری و بعضاً حزبی است؟ هدف از نشر آن چه بوده است؟ زیرا هیچ انتشاراتی نمی‌پذیرد که اثری

به زبان او منتشر شود. شاید بهترین مثال در این خصوص کتاب‌های فارسی است که در قرن نوزدهم تحت تأثیر فضای استعماری در بمبئی و کلکته هند منتشر می‌شدند.

۵. خواننده: منظور آن است که این متن یا اثر برای چه کسی نوشته شده است و چه طیفی از خوانندگان را دربر می‌گیرد. آیا برای طیف طرفدار یا مخالف نوشته شده یا برای مخاطبان حزبی و گروهی یا برای قشر فرهیخته و نخبه یا اینکه عموم مردم را مخاطب قرار داده است؟ برای مثال *سیاست نامه* خواجه نظام الملک طوسی یا *اخلاق امینی* روزبهان خنجی برای طیف طبقه حاکم نوشته شده است. اهمیت شناخت مخاطب از آن جهت است که رابطه میان خواننده و متن یک‌سویه نیست، بلکه تبادلی است؛ یعنی فرایند یا واقعه‌ای است که در زمان و مکان خاص که متن و خواننده در یکدیگر اثر می‌گذارند، رخ می‌دهد. از رهگذر تبادل و تعامل خواننده و متن است که معنا خلق می‌شود؛ زیرا معنا در تعامل دوسویه خواننده و متن نهفته است. به همین علت، طیف‌شناسی خوانندگان از عناصر مهم در نقد بیرونی محسوب می‌شود.

۶. ناقد: ناقد کیست؟ نقد خود قبل از انتقاد بسیار مهم است. ضروری است ناقد با حیظه‌ای که نقد می‌کند، آشنا باشد و با پیشینه، ادبیات، اصطلاحات و اصول و مبادی آن مباحث مأنوس باشد تا نقدی روشمند از موضوع ارائه دهد. ناقد باید به زبان اثر تسلط داشته باشد. دارای انگیزه، ذوقی سلیم، ذهنی کاوشگر، اندیشه‌ای قویم باشد و از قدرت تحلیل و استنتاج بالایی برخوردار باشد. ناقد نباید ادراک خویش را مبنای نقد قرار دهد و اندیشه خود را مبنای داوری، بلکه باید به بوته اصول مبرهن و روشن بسپارد و رأی و نظر خود را هر زمان در معرض داوری خوانندگان قرار دهد و بپذیرد که نقد یک حمله و دفاع است؛ حمله به نقاط ضعف و دفاع از نقاط قوت. چه در حمله و چه در دفاع، وجدان علمی و وجدان انسانی باید حاکم باشد و قلم شخصیت در ورای غیرعلمی حرکت نکند. هر امری را باید با دلیل پذیرفت یا رد کرد، هرچند ممکن است برای دیگران مکدرکننده باشد، اما وجدان ناقد اقتضایی جز حقیقت‌گویی ندارد.

۲.۴. نقد درونی

نقدی است که در آن، معیار و مبنای نقد - یعنی عناصر درونی متن، اعم از ساختار، معنا، زبان و مانند آنها - در ارتباطی متقابل، منسجم و همبسته با یکدیگرند که در دو وجه سلبی و ایجابی این عناصر، ادراک، تفسیر و نقد می‌شوند. پس اتکا به ویژگی‌های درونی و

تأثیرات متقابل عناصر درونی نقش مهمی در نقد درونی دارند.^{۳۱} به بیانی دیگر، نقد درونی معطوف به دلیل است و محتوای متن را ارزشیابی می‌کند. پاره‌ای از محققان علم تاریخ در تعریفی که برای نقد درونی و بیرونی ارائه داده‌اند، به قدری سر بسته و گنگ سخن گفته‌اند که نه تنها خوانندگان را رهنمون نیست، بلکه آنان را در وادی سرگردانی رها می‌کند.

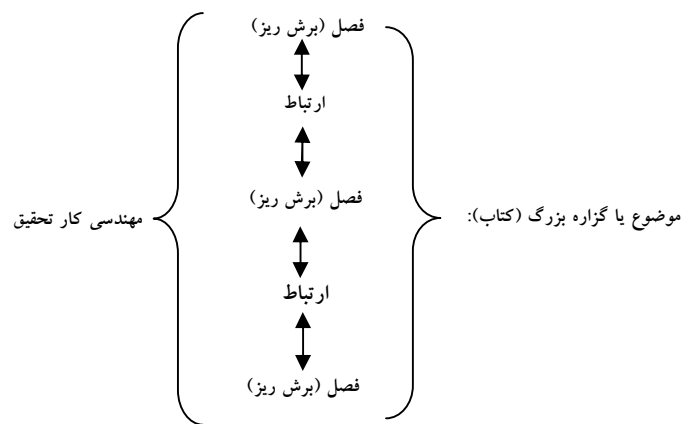
۱.۲.۴. عناصر نقد درونی

۱. موضوع:^{۳۲} می‌توان آن را پرسش بزرگ یا گزاره بزرگ نامید که قصد داریم آن را نقد کنیم. آیا موضوع اثر از موضوعیت کافی برخوردار است؟ جامع و مانع است؟ واژگان آن بار ارزشی - ایدئولوژیکی دارد یا واژگانی خنثی است؟ آیا از اصطلاحات بیگانه استفاده کرده است؟ اینها پرسش‌هایی است که از موضوع و گزاره بزرگ باید پرسید. یک اثر باید محدوده زمانی و مکانی مشخص داشته باشد و این باید در موضوع بازتاب یابد. البته بهتر است موضوع اندکی ابهام داشته باشد که آن را «بلاغت موضوع» می‌گویند. موضوع باید با محتوا همپوشی داشته باشد، به طوری که در سراسر متن و در یک رابطه دوسویه در یکدیگر انعکاس یابند.

۲. سابقه پژوهش:^{۳۳} اینکه میشل فوکو معتقد است کتاب به رغم پندار اولیه فاقد وحدت است زیرا حد و مرز روشنی ندارد و هر کتاب به کتاب‌ها و متون دیگر ارجاع می‌دهد،^{۳۴} شاید اشاره‌ای غیر مستقیم به سابقه پژوهشی هر اثر یا متن تحقیقی است. سابقه پژوهش در واقع هم تداوم حلقه‌های پویای علمی است و هم احترام به فضل تقدم دیگر نویسندگان در یک موضوع خاص. به همین علت در نقد یک اثر باید مشخص شود سابقه تحقیق تا چه حد ذکر شده است؟ آیا زمینه‌ها برای خواننده محض است یا گمراه کننده؟ در این قسمت باید منابع و آثار مرتبط با اثر در یک نگاه تطبیقی و پرسشگر به نقد و بررسی کشیده شود و از تکرار و واگویی پرهیز شود تا میزان نوآوری مؤلف آشکار گردد؛ زیرا اصالت یک اثر یا متن در بدیع بودن آن است.

۳. محتوا: محتوا در واقع زیرمجموعه‌ای است که مؤلف، تحقیق یا اثر خود را به پرسش‌های کوچکتر تقسیم کرده تا بتواند گزاره بزرگ یا پرسش بزرگ (موضوع) را پاسخ گوید؛ آن را اصطلاحاً «مهندسی تحقیق» گویند. ضروری است مشخص شود داده‌های تحقیق - که باید در یک نظام منطقی و روشمند به سامان برسد - تا چه حد قابل وثوق و اطمینان است. از بهترین ابزارهای موجود برای دستیابی به این مقصود آزمون حس عمومی^{۳۵} است.

تاریخ‌نگار باید به بصیرت خود اتکا کند و با تکیه بر حس داخلی خویش تصمیم منطقی بگیرد که آیا پس از مطالعه متن آن را واقعاً قابل قبول می‌یابد؟ و آیا آنچه خوانده می‌توانسته به طور واقعی رخ داده باشد؟ از شگردهای راستی‌آزمایی، همخوانی جزئیات و عدم تناقض و دیگری رجوع به مدارک مؤید است.^{۳۶} استناد به آزمون حس عمومی و روش‌های راستی‌آزمایی ما را قادر می‌سازد محورها و نظریات تحقیق یا همان هسته سخت^{۳۷} تحقیق را که اثر بر گرد آن شکل گرفته است نقد و مذاقه کنیم. کشف، فهم و نقد هسته سخت یک تحقیق وظیفه اصلی ناقد است و برای دستیابی و نقد هسته سخت، ناقد باید محتوای تحقیق را از دو دیدگاه واری و نقد کند: ۱. برش‌های ریز ۲. مهندسی کار. در یک اثر، مثلاً مقاله، هر پاراگراف حکم یک برش کوچک را دارد، در اثر بزرگتری مانند کتاب مقیاس برش کوچک فصل یا گفتار است. تبدیل برش بزرگ (موضوع، گزاره بزرگ) به برش کوچک نشان‌دهنده فضل مؤلف است که این عمل در طی فرایندی صورت می‌گیرد که به آن مهندسی کار گویند. یعنی ارتباط برش کوچک با برش بزرگ و ایجاد سازواری و انسجام منطقی به نحوی که مهندسی کار با گزاره بزرگ در تناقض نباشد و اثر یا متن در قالب یک کلیت معنادار قرار گیرد. در نقد اثر نگاه نقادانه باید به مهندسی کار معطوف گردد؛ اینکه متن از انسجام منطقی برخوردار است؟ خُلف و تناقض در بین اجزای آن مشاهده می‌شود؟ بین مقدمات و نتایجش رابطه صحیح برقرار است؟ شیوه استدلال مؤلف بر چه نوع استدلالی استوار است: تمثیل است، قیاس است یا استقرا؟ برای سامان دادن به این پرسش‌ها به نظر می‌رسد طرح پرسش‌های شش‌گانه کی؟ کجا؟ چی؟ چرا؟ چگونه؟ بهتر می‌تواند ناقد را در نقد محتوا و فهم هسته سخت یاری کند، به ویژه پرسش «چرا؟» که مبین چرایی و رابطه علی و معلولی وقایع و پدیده‌هاست.

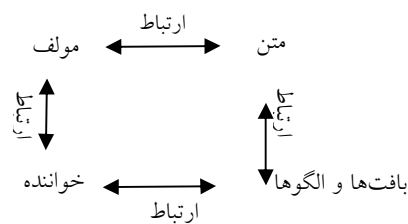


۴. ادبیات نگارش: زبان متن سهم ویژه‌ای در نقد متن دارد. واژگان متن ممکن است در طول زمان معانی مختلفی داشته و مدلول زمانه باشند. بنابراین، زبان سهم بارزی در ادراک و شناخت تاریخ ایفا می‌کند. اگر ادبیات را مهم‌ترین تجلی زبان بدانیم، بهتر می‌توانیم اهمیت نگارش را در پردازش اندیشه و مضامین دریابیم. از دو دیدگاه می‌توان به ادبیات نگارش یک متن نظر افکند: یکی به شیوایی و رسایی نثر مؤلف که به قریحه ادبی و تجربه نویسنده مربوط می‌شود و دیگر به اصول و قواعد نگارش، ساختار واژگان و اصطلاحات و پاراگراف‌بندی و لحن نویسنده؛ که در مورد اخیر به ویژه باید دید که آیا نویسنده برای خواننده احترام قائل است و توانسته اعتماد خواننده را جلب کند یا خیر؟ یک متن در ذات خود باید اعتماد ایجاد کند؛ یعنی خواننده در متن مشارکت داشته باشد. در بررسی ادبیات نگارش شایسته است به شیوه و سبک نگارش، انسجام مطالب، شیوه ارجاع دهی، نقل قول و دیگر موارد عنایت خاص شود.

در جمع‌بندی مبحث نقد باید گفت اساس یک اثر خوب و موفق در ایجاد ارتباط است؛ ارتباط بین اجزای مختلف یک اثر و صرف نظر از پاره‌ای بافت‌ها و الگوهای تحمیلی. هرچه این ارتباط منطقی‌تر و منسجم‌تر باشد، ارزش و اعتبار اثر نیز بیشتر است. اجزای این فضای ارتباطی عبارت‌اند از:

۱. مؤلف؛ ۲. خواننده؛ ۳. بافت‌ها و الگوهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تولید اثر؛ ۴. متن.

در شکل زیر رابطه این اجزا نشان داده شده است.



۳.۴. فرا نقد^{۳۸}

آیا نقد یک متن به معنای پایان راه است و وظیفه انتقاد را در اینجا باید خاتمه‌یافته تلقی کرد یا اینکه مراحل دیگری هم برای ادامه راه متصور است؟ اگر پایان نقد اثر را پایان کار فرض کنیم، مسلماً تاریخ علم گرفتار رکود و ایستایی می‌شود و زایش و بالشی در رشته‌های مختلف علم صورت نمی‌گیرد. فرض چنین محالی

بانگاهی گذرا به تاریخ علم و تداوم سلسله نقدها و کنکاش‌ها کاملاً اثبات می‌شود اگر این چنین نبود شاید رساله *تهافت الفلاسفه غزالی* که به انگیزه اثبات تناقض آموزه‌های فلسفی نگاشته شده بود بساط فلسفه را برمی‌چید، اما دفاعیه ابن رشد از فلاسفه در رساله *تهافت التهافت* که در حقیقت نقد نقد غزالی است مانع از خاموشی چراغ فلسفه در عالم اسلامی برای همیشه شد یا حداقل آموزه‌های فلسفی را برای نسل بعدی حفظ کرد.^{۳۹} نمونه‌های بسیاری در تاریخ علم و نزد اندیشوران اسلامی داریم که تداوم نقدها به گشودن راهی نو در دانش یا چشم‌اندازهای جدید فراروی اهل علم و خرد انجامیده است. اینجاست که اندیشه کاوشگر انسان خلاق به مرزهای نقد هم اکتفا نمی‌کند و آنها را در می‌نوردد تا با عبور از آنها شاهباز بلند پرواز خود را در سپهر دانش به پرواز درآورد. اگر نقد گالیله مبنی بر کرویت زمین بر اندیشه کلیسایی همچنان در محاق سرکوب و الحادگویی باقی می‌ماند و حدود پندارهای کلیسایی آن روز را نمی‌پیمود، چه آینده‌ای برای دانش بشری قابل تصور بود؟

پس نقد نه پایان یک راه بلکه می‌تواند آغازگر و اصلاحگر یک مسیر علمی باشد. اینجاست که قدم در مرحله‌ای فراتر می‌گذاریم که می‌توان آن را «فرانقد» نامید.

فرانقد علاوه بر دلالت معنای نقد یا به عبارتی بهتر تداوم نقد - که به نمونه‌هایی از آن اشاره شد - شاید بتوان معنای دیگری نیز برای آن متصور شد: فرانقد به منزله ادبیات انتقادی یک حوزه معرفت، دانش یا حتی یک نظریه. برای مثال، از زمان ظهور مارکسیسم تا به حال نقدهای بسیاری از زوایای مختلف بر آن نوشته یا گفته شده است، اعم از نقد نقد یا پاسخ به نقد. محقق امروزی اگر بخواهد درباره وجوهی از مکتب مارکسیسم نقد بنویسد مسلماً بخشی از آموخته‌های ذهنی او را همین نقدها درباره مارکسیسم شکل داده‌اند، لذا خودآگاه یا ناخودآگاه تحت تأثیر چنین میراث انتقادی، دست به نقد می‌زند؛ چراکه هدف او نه واگویی نقدهای پیشین - که منافی نگاه نو و نقد جدید است - بلکه گشودن روزنه‌ای نو در فهم و نقد دقیق‌تر مارکسیسم است.

در مثال دیگر از ادبیات فرانقد می‌توان به نقدهای طیف‌های مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه در تاریخ معاصر ایران اشاره کرد که انبوه‌ای از ادبیات نقد در این حوزه پدید آورده‌اند. پس اگر بخواهیم در یک نگاه کلی ویژگی‌های فرانقد را برشماریم می‌توانیم به مؤلفه‌های زیر اشاره کنیم: ۱. فرانقد، ذاتی پیشرفت علم است؛ ۲. از آنجا که فرانقد اساسی علمی دارد، نسبت به علوم هم جنبه ایجابی دارد مانند کرویت زمین و هم جنبه سلبی مانند

بطلان کیمیاگری؛ ۳. عموماً بر گرد اندیشه‌ها، نظریات و یافته‌های جدید و مورد مناقشه شکل می‌گیرد؛ ۴. فرانقد تابعی مستقیم از توسعه و پیچیدگی علوم در هر عصر است.

۵. مصادیق نقد تاریخی در آثار مورخان اسلامی

نقد تاریخی فنی کهن نزد مسلمانان است و کمتر کتاب تاریخی می‌توان یافت که مقدمه‌اش از اثری نقدی - ولو اندک - درباره کتاب‌های تاریخی یا سبک‌های نگارش مورخان خالی باشد. تاریخ‌نگاران مسلمان در فعالیت‌های انتقادی خود به هر دو مؤلفه نقد بیرونی و درونی توجه داشته‌اند و در تدوین کتاب‌های تاریخی خود از اصول این دو شیوه کمابیش استفاده می‌کردند.

شاید نخستین شاخصه و اصلی که در نزد مورخان اسلامی پدیدار شد عقل‌گرایی بود. آموزه‌های قرآنی، سیره و احادیث نبوی که مسلمانان را به تفکر در امور فرا می‌خواند و بعدها آشنایی مسلمانان با آثار فیلسوفان عقل‌گرای یونان سبب شد که عقل‌گرایی و اندیشه‌ورزی در سرشت اندیشوران و تمدن اسلامی نهادینه و درونی شود. بر پایه این شاخصه مسلمانان اخبار و احادیث را صرف‌نظر از سندهایشان به عقل عرضه می‌کردند و آنچه عقل نمی‌پذیرفت به بطلانش حکم می‌کردند، اگرچه با سندهای ارزشمندی نزد علمای رجال روایت شده بود. بدین ترتیب بسیاری از تاریخ‌نویسان از اسطوره‌ها و خرافه‌های فراوانی که راویان و اخباریان نقل می‌کردند رهایی می‌یافتند.^{۱۰} با افزایش تجارب و ظهور تاریخ‌نگاران بزرگ، تعریف موازین دقیق‌تری در نقد تاریخ تحقق یافت که آرام‌آرام راه خود را به سوی تکامل باز کرد. در ادامه به بررسی شیوه‌های انتقادی برخی از مورخان مشهور اسلامی می‌پردازیم.

۵.۱. عناصر نقد بیرونی در تاریخ‌نگاری اسلامی

۵.۱.۱. نقد بیرونی به اعتبار نویسنده و راوی

مورخان اسلامی که به تدوین نخستین تواریخ در حوزه ممالک اسلامی دست زدند، شیوه اهل حدیث را دستمایه کار خویش قرار دادند. امروزه از نظر محققان تأثیر شیوه محدثان در تاریخ‌نگاری اسلامی امری است محقق و قابل توجه. در حقیقت آنچه در تاریخ اسلام به سیرت رسول و احوال صحابه مربوط می‌شد، مأخذ حدیث بود و از آنجا که حدیث یک منبع عمده فقه بود شناخت میزان و ملاک ارزش و اعتبار آن ضرورت خاص یافت و

از این ضرورت معرفت رجال و راویان حدیث پیدا شد و نقد اسانید و جرح و تعدیل در نقد و شناخت راویان که هم موضوع هم عصری آنها با مأخذ روایت خویش مطرح می‌شد و هم میزان عدالت و وثاقت آنها.^{۴۱}

معیارهایی که در نقد رجال یا طریق اسناد آنها وجود داشت هرچند با آنچه امروز نقد تاریخی نام دارد شاید نتواند پهلو بزند، استعمال آنها در مورد احادیث تا حد زیادی مانع از توسعه جهل شد. این شیوه مستحسن الگوی مورخان اسلامی گردید؛ لذا کم و بیش مشاهده می‌شود که مورخان درباره اعتبار علمی و اطلاعاتی برخی نویسندگان یا ناقلان اخبار اظهار نظر کرده‌اند؛ چنان‌که مسعودی درباره جاحظ عمل کرده است. برای نمونه، او اخباری را که جاحظ در کتاب *الحيوان* در وصف برخی رودخانه‌ها و حیوانات نقل کرده و از امور محیرالعقول سخن گفته به دامن نقد می‌کشد و با ارائه براهین علمی، بطلان آنها را ثابت می‌کند، سپس علت ذکر این اخبار و امثال آنها را از سوی جاحظ، بی‌اطلاعی او از موضوعاتی که نقل می‌کند و تحقیق نکردن در اخباری می‌داند که از دیگر نویسندگان و ناقلان می‌آورد. مسعودی می‌گوید: «او دریاها را سیر نکرده و سفرهای بسیار نداشته، راه‌ها و شهرها را نمی‌شناسد و همچون هیزم جمع‌کنی در تاریکی شب است که از کتاب‌های رونویسان نقل می‌کند».^{۴۲} به نظر او جاحظ از این هم فراتر رفته و کتاب‌هایی بدون علم و یقین به مطالبش و فقط برای ایجاد سرور در خوانندگان و از بین بردن حق و مخالفت با اهل آن، نوشته است؛ کتاب‌هایی مانند *امامة ولد العباس، العثمانية و امامة امير المومنين معاوية بن ابي سفيان*.^{۴۳}

مسعودی به همین نحو برخی جغرافی‌نویسان را نیز به اشتباه‌کاری متهم می‌کند.^{۴۴} او بر این باور است که می‌توان تاریخ‌نگاران را بر حسب کیفیت و کمیت کارشان تفکیک کرد. برخی تاریخ‌نویسان در کارشان پشتکار دارند و بعضی کوتاهی می‌کنند؛ عده‌ای مفصل می‌نویسند و گروهی مختصر و برخی به حقیقت می‌رسند و شماری به اشتباه می‌افتند، ولی به هر حال همه آنها در حد توانشان می‌کوشند.^{۴۵}

نکته‌ای که محقق تاریخ باید به آن توجه داشته باشد، این است که مطالب تاریخی نیز در طی زمان افزایش می‌یابند و همراه حوادث پدید می‌آیند و چه بسا این مطالب از ذهن مورخ زبردست هوشیار هم پنهان بماند. بدین ترتیب هر تاریخ‌نگاری بهره و نصیب معینی از اطلاعات تاریخی دارد. همچنین هر اقلیمی ویژگی‌های خاص خود را دارد که گاهی از آنها به مردم آن اقلیم محدود می‌شود و کسی که در وطن خود می‌ماند و به اخباری که به

او می‌رسد اکتفا می‌کند، مانند کسی نیست که عمرش را در سفر به نواحی مختلف سپری می‌نماید و روزگارش را در کشف «نکته‌های دقیق و مطالب نفیس» می‌گذراند.^{۴۶}

به این ترتیب مورخی موفق است که در پی کشف وقایع تاریخی و کسب اطلاعات موثق برآید و تنها به ذکر شنیده‌ها بسنده نکند.

مسعودی بر همین اساس، برخی مورخان را شایسته هرگونه ستایشی می‌داند؛ چنان‌که در خصوص *ابن خردادبه* اظهار می‌دارد که او پیشوای مؤلفان است و دیگران از او پیروی کرده‌اند و کتاب بزرگ او را جامع‌ترین و کارآمدترین کتاب به لحاظ نظم و ترتیب مطالبش می‌داند. همچنین او از *بلاذری*، *طبری*، *قدامه بن جعفر* و *کسان* دیگر به سبب آثار ارزنده‌شان تمجید می‌کند و در مقابل برخی نویسندگان را فاقد شایستگی و صلاحیت می‌داند و بر ایشان خرده می‌گیرد. مثلاً *سنان بن ثابت حرانی* را نکوهش می‌کند به این دلیل که به اموری پرداخته که حرفه او نبوده و اخباری را روایت کرده که می‌پنداشته صحیح‌اند، در حالی که خودش آنها را مشاهده نکرده است.^{۴۷}

ابن اثیر نیز در نگارش کتاب تاریخی *مفصل خود الکامل فی التاریخ* به نقد نویسندگان و راپوایی که مطالب تاریخی خود را از ایشان نقل نموده، توجه داشته است. او همانند مسعودی برخی تاریخ‌نویسان به ویژه متأخران آنها را به کم‌کاری و اهمال متهم کرده و ایشان را صرفاً ناقلائی دانسته است که فقط به بازگفتن مطالب دیگران پرداخته و درباره آنها هیچ نقد و بررسی انجام نداده‌اند. وی در این باره می‌گوید: «...همچنین مورخان متأخر، مطالب متقدمان را اصلاح و تکمیل نکرده و فقط به افزودن حوادث جدید بر آنها اکتفا نموده‌اند...»^{۴۸}.

همچنین او، همانند مسعودی، به مشکل دسترسی نداشتن تاریخ‌نگاران به همه اطلاعات موجود در سرزمین‌های پهناور اسلامی اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که ممکن است همه این اطلاعات در اختیار مورخ قرار نگیرد. وی درباره این نقیصه کار تاریخ‌نویسان می‌گوید: «...از سویی مورخان شرقی از ذکر اخبار مغرب زمین باز مانده‌اند؛ همان‌گونه که مورخان مغربی در ذکر احوال شرقی‌ها کوتاهی به خرج داده‌اند...»^{۴۹}

ابن اثیر خودش را نیز به عنوان یک نویسنده از همین نظر نقد می‌کند و اذعان می‌دارد که او - در مقام نویسنده کتاب - نتوانسته بر همه حوادث تاریخی در جهان اسلام احاطه یابد؛ زیرا «کسی که در موصل است ناچار وقایع شرق و غرب از او دور می‌ماند».^{۵۰}

۵. ۱. ۲. نقد بیرونی به اعتبار اصالت متن

تاریخ‌نگاران اسلامی علاوه بر نقد نویسندگان و راویان اخبار در مواجهه با متون و منابع تاریخی بینشی انتقادی داشته و در بهره‌گیری از آنها دیدگاه نقادانه خود را از طریق جرح، تعدیل و گزینش نشان داده‌اند. یعقوبی در کتابش در موارد متعددی در مقام ناقد تاریخ ظاهر می‌شود. شیوه او در اختصار کل تاریخ سیاسی، دینی و فرهنگی جهان و عوامل جغرافیایی و فلکی مرتبط با آن از دیدگاه انتقادی او پرده برمی‌دارد و قوت رأی او را در انتخاب معتبرترین اطلاعات یا مقرون‌ترین آنها به درجه و ثوق، نمایان می‌کند. از این‌روست که دانشمندان و نقادان تاریخ به اخبار او در خصوص تاریخ باستان اهمیت و اعتبار خاصی می‌دهند.^{۵۱}

مسعودی به گونه‌ای نمایان‌تر به بررسی تاریخ زمان خویش پرداخته است. او در ابتدای کتاب *مروج الذهب* از منابع تاریخی خود نام می‌برد و درباره آنها به قضاوت می‌نشیند؛ برخی را می‌ستاید و از آنها به عنوان کتاب‌های معتبر و دارای اطلاعات ارزنده یاد می‌کند، مانند کتب دینوری، کتاب *الاوراق* یحیی بن محمد صولی، و از بعضی منابع به دلیل کاستی‌هایشان یا اشتباهات نویسندگان انتقاد می‌کند.^{۵۲}

ابن اثیر هم که در مواردی چند پایبندی خود را در نقل تاریخش به اصول نقد نشان می‌دهد به نقد منابع خود توجه داشته است. وی مصادر تاریخی‌اش را نسبتاً کامل ذکر می‌کند و درباره کیفیت آنها به بحث و گفت‌وگو می‌پردازد. به نظر او این مصادر از نظر تأمین هدف محقق تاریخ متفاوت‌اند: «برخی بسیار طولانی هستند و طرق روایت را گرد آورده‌اند و بعضی چنان مختصرند که بسیاری از رویدادها را جا انداخته‌اند...» و مشکل اصلی در استفاده از آنها این است که اغلب به‌تنهایی برای مطالعه تاریخ کافی نیستند و اطلاعات جامع و کارآمدی به دست نمی‌دهند؛ زیرا «همگی آنها ثبت بسیاری از حوادث مهم و اساسی را از دست داده‌اند و در عین حال بعضی در ذکر اخبار کم اهمیت که گاه دوری جستن از آنها سزاوارتر است، غرق شده‌اند». بر این اساس، هر کس که در پی تاریخی به هم پیوسته باشد لازم است به مُصَنَّفَات متعددی مراجعه کند تا از مجموع آنها به مقصود خود دست یابد؛ با وجود همه آشفتگی که در آنها وجود دارد و خستگی و ملالتی که در این کار است.^{۵۳}

ابن اثیر در کتابش بر آن دسته از مصادر تاریخی که به نظر او معتبر بوده‌اند و روایات نویسندگان آنها و صحیح‌شان مشهور بوده است تکیه می‌کند و اظهار می‌دارد همانند کسی

نیست که کورکورانه در تاریکی شب راه می‌رود یا همچون کسی که هسته‌های خرما و دانه‌های مروارید را در کنار هم گرد می‌آورد.^{۴۴} این شیوه یعنی گزینش منابع اطلاعاتی و نام بردن از آنها در پاره‌ای از آثار تاریخ‌نویسان به چشم می‌خورد. البته باید توجه داشت که این امر همانند گزینش راویان ثقه اخبار نزد تاریخ‌نگاران مختلف، کیفیت‌های متفاوتی داشته است؛ به این معنا که ممکن است تاریخ‌نویسی به برخی منابع اعتماد کند، در حالی که همین منابع در نظر مورخان دیگر فاقد اعتبار باشد. نکته دیگر اینکه همیشه ذکر منابع حاکی از دیدگاه و عملکرد نقادانه نویسنده نیست و چه بسا از عادت نویسندگی یا امانت‌داری نشئت گرفته باشد.

۵.۲. عناصر نقد درونی در تاریخ‌نگاری اسلامی

تاریخ‌نگاران مسلمان در کنار کاربرد اصول نقد بیرونی، در کار خود به نقد درونی نیز عنایت داشته‌اند. البته چنان‌که اشاره شد، نقد بیرونی در آثار ایشان نمود بیشتری دارد و اولین آثار تاریخی مسلمانان متکی بر این روش انتقادی بود، ولی به تدریج عناصر جدید نقد در نزد پاره‌ای مورخان پدیدار شد و از درک تاریخی فزاینده‌تری پرده برداشت و به این ترتیب نقد سند اخبار تاریخی را از طریق موازین علمی نقد به نقد محتوای اخبار و متون سرایت دادند. این نقدها اغلب متوجه کتاب‌هایی بوده که مطالب آن به درآمیختگی سره با ناسره، ارزنده و بی‌ارزش، اسطوره‌ها، مجعولات و اسرائیلیات متهم بوده یا نویسنده آنها به داشتن تمایلات شخصی و گرایش‌های خاص مذهبی و مانند اینها متهم شده است. با این حال اصول نقد درونی آن‌گونه که ما می‌شناسیم در نزد مورخان اسلامی مرزبندی شده و با تعاریف مشخصی وجود نداشته است؛ بلکه گاهی نقد درونی و بیرونی با هم خلط یا به اجمال بیان می‌شده است.

۵.۲.۱. نقد درونی به اعتبار محتوا

یکی از جنبه‌های نقد درونی اخبار تاریخی که تاریخ‌نویسان نقدگرا به آن عنایت داشته‌اند بررسی تحلیلی منتقدانه گزارش‌های تاریخی است و هدف آن بوده تا با سنجش آنها، صحت و سقم این گزارش‌ها را آشکار سازند. معیارهایی که این نویسندگان در کار خود در نظر داشته‌اند در درجه نخست عقل و در مرتبه دوم مسلمات تاریخی بوده است. در موارد بسیار شاهدیم مورخ منتقد خبر یا روایتی را که با موازین عقلی مطابقت ندارد یا با اخبار قطعی تاریخی ناسازگار است، رد می‌کند.

از جمله این موارد می‌توان به مواضع انتقادی یعقوبی اشاره کرد که به تحلیل و تفسیر برخی اخبار می‌پردازد و به نقل صرف بسنده نمی‌کند. مثلاً درباره‌ی خبر مربوط به بت‌های مصر باستان و سخن گفتنشان به سبب حلول ارواح در آنها، اظهار می‌دارد که این مطالب را کاهنان مصری می‌گفتند تا مردم را بفریبند و به خود جلب کنند.^{۵۵} مسعودی در نقد اخبار و روایات تاریخی دست پر توان‌تری دارد که از دانش و شناخت و حس تاریخی او حکایت دارد. او در مقام مورخی ژرف‌اندیش و جهان‌دیده که اطلاعات خود را از راه تحقیق شخصی و مشاهده‌ی عینی به دست آورده است، در نقد محتوای متون بیشتر بر مسلمات تاریخی و تطبیق اخبار تکیه دارد. برای مثال، در بیان واقعه‌ی کربلا با چیره‌دستی و نکته‌بینی به دسته‌بندی و مقایسه‌ی روایات می‌پردازد و با سنجش صحت و سقم اخبار می‌کوشد صحیح‌ترین قول را به خوانندگانش عرضه کند.^{۵۶} یکی از مقولاتی که به جد مورد نقد مورخان مسلمان بوده، افسانه‌ها و اسطوره‌های قومی و تاریخی است که در نوشته‌های تاریخی، فراوان به نمونه‌هایی از آنها برمی‌خوریم و بلکه بعضی به ذکر این مطالب بدون شرح و توضیح، عادت داشته‌اند. یعقوبی به نقد مستقیم بعضی از این اسطوره‌ها پرداخته، تصریح می‌کند که شیوه‌ی نگارش او پرهیز از افسانه‌پردازی است. برای مثال، او در نقد برخی از اسطوره‌های ایرانیان در خصوص پادشاهان باستانی‌شان می‌گوید: «ایرانیان مطالب بسیاری را که پذیرفتنی نیست برای پادشاهانشان ادعا می‌کنند، مانند فزونی در اعضای بدن... یا عمرهای بسیار طولانی و دور ساختن مرگ از مردم، که عقل آنها را رد می‌کند و در زمره‌ی خرافات و مطالب غیرواقعی قرار می‌گیرند».^{۵۷}

مسعودی نیز موارد متعددی از این مطالب را نقل و نقد نموده است. از جمله اینکه او عقیده‌ی قبایل عرب را درباره‌ی روح و تغییر شکل آن به صورت پرنده‌ای به نام «هام» از خرافات می‌داند که پیامبر اکرم ﷺ آن را باطل کرد.^{۵۸} همچنین او پس از نقل عقاید اقوام مختلف درباره‌ی غول توضیح می‌دهد که این اقوال از پندارهای فاسد و خیالات باطل است.^{۵۹}

کتاب *تجارب الامم* احمد بن محمد بن مسکویه رازی (م ۴۲۱ ق) دستاوردی تاریخی از همین نوع است که تجربه‌های مهم بشری را در اعصار مختلف گرد آورده است و انتخاب این نام برای کتاب درک تاریخی ممتاز نویسنده‌اش را نمایان می‌سازد. همین‌طور این کتاب سابقه‌ی مهمی در نقد تاریخی محسوب می‌شود. نقد تاریخی عنصر اساسی است که شیوه‌ی

تاریخ‌نگاری ابن مسکویه در کتاب *تجارب الامم* بر آن استوار بوده است؛ زیرا انتخاب اخبار یک‌دست، به نقد همه تاریخ و دور ریختن اخباری منوط است که در محدوده مورد نظر نویسنده قرار ندارند. او از همان ابتدا به این کار اقدام کرده، اخباری را که از محدوده کارش خارج می‌شوند، یعنی اسطوره‌ها و خرافات و اخبار پیشینیان را که نمی‌توان از آنها اطمینان یافت، تعیین می‌نماید. ابن مسکویه در مقدمه کتابش می‌گوید: «دیدم مصادر تاریخی مقهور اخباری گشته‌اند که به راه افسانه و خرافه رفته‌اند و هیچ فایده‌ای جز جلب توجه مردم ندارند».^{۶۰}

بدین ترتیب، نقد تاریخی در کتاب وی به صورت گزینش اخبار ظاهر می‌شود. همچنین او روایات مختلف را مقایسه می‌کند؛ بعضی از آنها را تصحیح و بر آنها اعتماد می‌نماید و گاه مطالبی بر آنها افزوده، شواهدی مبنی بر صحت مطالبشان ذکر می‌کند. اما این شیوه او فقط به اخبار پیش از اسلام اختصاص دارد، اما در قسمت اخبار تاریخ اسلام، تقریباً چنین بینش نقادانه‌ای وجود ندارد؛ زیرا ابن مسکویه در این بخش به روایات طبری بسنده کرده و آنها را به اختصار بازگفته نموده است.

ابن اثیر که خود پیشاپیش کتابش را نقد کرده است، به کوتاهی خود و احتمال گرفتار شدن به اشتباه، اعتراف می‌کند و اظهار می‌دارد که اشتباه بر هر قلمی جاری می‌شود و اعتراف می‌کند که: «آنچه نمی‌دانم، بیشتر است از آنچه می‌دانم».^{۶۱}

ابن کثیر نیز با اینکه بیشتر شخصیت یک روایتگر را بازی کرده، از کسانی نیست که به نقل بسنده می‌کنند، بلکه تأملات و دیدگاه‌های خاصی دارد که شمه‌ای از روح نقادی و تحلیل‌گری او را نشان می‌دهد. او در پاره‌ای از اخبار تاریخی طبق معیارهایی که بدان پایبند است، قضاوت می‌کند و روایاتی را بر اساس این معیارها و با اعتماد بر کتاب‌های جرح و تعدیل به نقد می‌کشد. این شیوه انتقادی وی را در برخورد با برخی اخبار مربوط به بنی اسرائیل، زمان اسلام آوردن برخی مسلمانان و بعضی روایات فضائل رسول خدا ﷺ^{۶۲} می‌بینیم که در بررسی آنها از قضاوت‌های عقل، مسلمات تاریخی و مقایسه میان روایات مختلف در یک موضوع بهره می‌گیرد. اما او در نقد اخبار سیاق یکسانی ندارد و در مواردی احادیث متعددی را نقل می‌کند که عقل به طور مطلق بعضی از آنها را نمی‌پذیرد؛ با این حال او آنها را بدون هیچ مناقشه‌ای نقل می‌نماید. از آن جمله خبری است درباره تعداد

بنی اسرائیل که همراه موسی از مصر خارج شدند^{۶۳} و نیز روایت مربوط به نماز خواندن ابی بکر بر جنازه حضرت فاطمه^{۶۴} که هیچ یک با مسلمات تاریخی سازگار نیستند. شاید نقد او بر اسرائیلیات، برترین اثر نقدی وی باشد. او برخی از اخبار اسرائیلی را در کتابش ذکر کرده و در برابر بعضی از آنها موضع انتقادی گرفته است که از نقد سندها فراتر رفته و به نقد محتوا رسیده است. او به ویژه درباره روایاتی که از کعب الاحبار نقل شده با تأمل بیشتری برخورد می نماید و علت این امر را این گونه توضیح می دهد که او یهودی تازه مسلمانی بود که عمراً به جهت جلب نظر او و نیز شگفتی از مطالبی که کعب بیان می کرد به وی اجازه داد تا اخبار فراوانی از اسرائیلیات را برای مسلمانان بازگوید و بدین ترتیب بسیاری از این اخبار وارد منابع مسلمانان شد.^{۶۵} ابن کثیر بر این اساس، روایات کعب الاحبار را در موارد متعددی نقض کرده است.^{۶۶}

۵. ۲. ۲. نقد به اعتبار مورخان و آگاهی آنان از نقد

مورخان منتقد اسلامی کم و بیش از فن نقد و نقش آن در پیراستن کژی ها و ناراستی ها از قامت حقایق تاریخی آگاه بودند و اشاراتی به پاره ای قواعد آن داشته اند و نکته هایی در این خصوص گفته اند که یکی از این نکات، دیدگاه های نقادانه آنها درباره جعل و اشتباه است (مهندسی متن). مسعودی در نقد تاریخ نگاران به عواملی که سبب دوری ایشان از نگارش حقایق می شود توجه داشته و برخی از این عوامل را سبب دروغ پردازی در تاریخ نویسی دانسته است. چنان که درباره جاحظ، تعصب وی را عامل اساسی در این زمینه بیان می دارد یا درباره سن امام علی^{۶۷} هنگام اظهار اسلام که درباره آن اختلاف هست، در مورد اقوالی که سن آن حضرت را بسیار کم گفته اند می گوید: «این سخن کسی است که می خواهد فضایل او را از بین برده، مناقبش را نابود سازد تا اسلام او را همچون اسلام آوردن کودکی کم سن و نوجوانی بی تجربه بنمایاند».^{۶۷} بدین ترتیب او تأکید می کند که تعصب در تمایلات و گرایش های شخصی، همیشه انگیزه اصلی در دروغ پردازی در تاریخ بوده است. مسعودی در همین زمینه برخی از علت های پدید آمدن اشتباهات را در تاریخ نویسی بیان می کند که از مهم ترین آنها می توان این موارد را نام برد: پنهان ماندن اخبار مهم از دید نویسنده تاریخ، اعتماد به رونویسان و راویان بدون تحقیق و دقت نظر و دشواری تاریخ نگاری برای کسانی که اهل تاریخ نیستند یا درک تاریخی ندارند یا به روش های

تحقیق اخبار آگاه نمی‌باشند.^{۶۸} مسعودی به روش‌های تحقیق تاریخ نیز توجه و بر اهمیت نقل از مشاهده‌های عینی و تفاوت بزرگ میان آن و شنیدن اخبار تأکید دارد. او وقتی که صولی نویسنده کتاب *الاوراق* را می‌ستاید، علت این ستایش را در یک کلمه ذکر می‌کند و آن این است که صولی اخبار منحصر به فردی را نقل کرده که خودش مشاهده نموده است.^{۶۹} و در انتقاد از *سنان بن ثابت حرانی* تأکید می‌کند که او چیزهایی را که به نظرش درست آمده، نقل نموده، در حالی که آنها را ندیده است.^{۷۰} او در تصحیح اشتباهات *جاحظ* در توصیف رودخانه سند نیز آنها را ناشی از فقدان مشاهده مستقیم *جاحظ* می‌داند.^{۷۱}

بدین ترتیب مسعودی ابزارهای نقد تاریخی را با جدیت به کار گرفته و درک تاریخی پیشرو و عمیقی را فراهم ساخته است و همچنین تحلیل‌های روان‌شناسانه و علمی بسیاری از تخیلات قومی و معتقدات مورخان را عرضه کرده است. او تاریخ‌نگاری را کاری علمی در نظر می‌گیرد که تمایلات و خواسته‌های شخصی در آن راه ندارد و مورخ از تجربه و بررسی و تحقیق، شیوه‌ای برای سنجش اخبار پدید می‌آورد. او نقد تاریخی را به ذکر معایب روایت از کتاب‌های رونویسان متوقف نمی‌کند، بلکه آن را به شناساندن اصول علمی نیز سرایت می‌دهد که هر کس از آنها غافل باشد، سزاوار این است که نقد گردد.

ابن طیططی (ابن طباطبا م ۷۰۹ ق) در مقدمه کتابش *الفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیة* روش خود را معرفی می‌کند و می‌گوید که در این کتاب به دو امر پایبندم: «نخست اینکه در آن جز به حق میل نکنم و جز به عدل زبان ننگشایم... و سلطان هوای نفس را عزل کنم و از تعصبات شخصی و قومی خارج شوم و خود را در میانشان غریب و بیگانه فرض کنم».^{۷۲} این توصیف او دربردارنده نقدی آشکار بر مورخانی است که از مسیر حق منحرف شده و زبان به غیرعدالت گشوده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند. اما مهم‌ترین نکته در این نقد اسلوب علمی است که ارائه می‌دهد تا از افتادن در چنین ورطه‌ای که ارزش تاریخ را می‌کاهد و آن را از اعتبار می‌اندازد، پرهیز شود و این با اتخاذ بی‌طرفی کامل و خروج از هر موضع‌گیری قبلی در برابر رویدادهای تاریخی و شخصیت‌های آن مُحَقَّق می‌شود، به گونه‌ای که نویسنده خود را به جای شاهد بیگانه‌ای قرار می‌دهد که با دیده حق‌بین به آن واقعه می‌نگرد و منفعتی او را به آن سو نمی‌کشاند و هوای نفسش او را از حق باز نمی‌دارد. این همان امانت و پاکدامنی موردنظر در تدوین

تاریخ است. دوم اینکه «از معانی، با عبارت‌هایی روشن که نزدیک به ذهن باشد، تعبیر کنم... مدت‌هاست نویسندگان کتاب‌ها را می‌بینم که علاقه به اظهار فصاحت و بلاغت، آنها را باز داشته و مقاصدشان پنهان مانده و معانی‌شان دشوار شده و فایده کتاب‌هایشان کم شده است».^{۷۳}

در این باب ابن خلدون (م ۸۰۸ ق) بیشتر و عالمانه‌تر از همه سخن گفته است و ملاحظاتی بی‌بدلیل در روش و گستره تاریخ‌نویسی اسلامی دارد. از نظر ابن خلدون نقد مدارک و اسناد شرط عمده کار مورخ است. بر این اساس بی‌دقتی مورخان پیشین را مورد انتقاد قرار می‌دهد و ضرورت نقد تاریخی را پیش می‌کشد. نقد تاریخی نزد ابن خلدون، ساختار نظریه علمی پیشرفته‌ای یافته است که از آن با نام «قانون المطابقه» یاد می‌کند؛ یعنی آنکه حوادث منقول با آنچه اقتضای طبیعت احوال جاری تمدن بشری است، منطبق باشد.^{۷۴} سه محور برای نقد تاریخی خود طرح می‌کند: الف. علل راهیابی وهم و اشتباه در فکر و ذهن مورخ که ابن خلدون آن را ناشی از مهارت اندک مورخان در سنجش عقلایی اخبار و میل به باور اقوال محیر العقول و فقدان شناخت مرتبط با نظم اجتماعی و در نهایت القائات منابع ناصواب مورخ می‌داند؛ ب. علل دروغگویی در نقل تاریخ که ابن خلدون آن را با غرض‌ورزی محقق و اشتباهات ناشی از مصادر تاریخی مرتبط می‌داند؛ پ. قوانین نقد اخبار تاریخی (قانون المطابقه).^{۷۵} پیش‌تر به مهم‌ترین اموری که دو محور اول در بر دارند اشاره شد، اما محور سوم احتوا بر قواعد نقد تاریخی دارد که در حقیقت اوج بداعت اندیشه ابن خلدون است و برطبق آن هر قول یا حادثه تاریخی را باید به سنجه عقل عرضه کرد؛ چنانچه معقول و منطقی بود پذیرفته و در غیر این صورت مردود شمرده می‌شود. البته مبحث معجزات که از قوانین طبیعی پیروی نمی‌کند و مجرای فرامینی دارد، از این مقوله مجزاست. آنچه برای ابن خلدون از این نقد عقلی تاریخ حاصل می‌شود یک نوع فلسفه تاریخ یا جامعه‌شناسی است که او آن را یک علم مستقل می‌خواند: «علم العمران».

نتیجه‌گیری

نقد مبنای تداوم جریان خلاقیت و آفرینش فکری، هنری و فنی نسل بشر است که ذاتاً معطوف به بهبود است و در نهایت مایه پویایی جامعه بشری و توسعه مرزهای دانش و اندیشه می‌شود. نقد از دیدگاه فلسفه علم، فصل مشترک تمام علوم بشری و برآمده از

رشته‌های علمی است و چون از قوانین علمی پیروی می‌کند، نتایج حاصل از آن هم لاجرم علمی است.

به فراخور حوزه مطالعاتی و چشم‌اندازهای علمی، نقد به شعباتی با زیرشاخه‌های متنوع تقسیم می‌شود؛ مانند نقد تاریخی، نقد اخلاقی، نقد فنی، نقد روان‌شناختی، نقد توصیفی، و نقد اجتماعی.

پیشینه نقد تاریخی و عناصر آن - نقد بیرونی و درونی - به آثار مورخان متقدم یونان و تاریخنگاران اسلامی بر می‌گردد، هرچند این آثار از الگویی منظم، علمی و سازواره برخوردار نبود، اما وجود رگه‌های انتقادی در آنها به ما اجازه می‌دهد که برای روش نقد تاریخی، گذشته‌ای به فراخنای تاریخ‌نگاری قائل شویم.

در پهنه تمدن اسلامی مورخان مسلمان با الهام از آموزه‌های قرآنی که همگان را به تدبیر در مخلوقات هستی فرا می‌خواند و برخورداری برخی مسلمانان از پیشینه تمدنی دیرپا به تأمل در اخبار و روایات تاریخی پرداختند و به فراخور قوه خلاقه خویش به پرسشگری و نقد گزارش‌های تاریخی مبادرت ورزیدند؛ کسانی چون یعقوبی، مسعودی، ابن مسکویه، ابن اثیر و ابن خلدون که قلمی نقاد و ذهنی خلاق در این وادی داشته‌اند.

روح علمی عصر روشنگری جایگاه نقد را ارتقا بخشید و آن را به عنوان درخشان‌ترین رهاورد انسان پرسشگر و جست‌وجوگر معرفی کرد. این گونه تلقی به گستره علم تاریخ هم کشیده شد و بن‌مایه‌های تاریخ علمی و نقد علمی تاریخ را شکل داد.

اینکه عده‌ای نقد تاریخی را ذوقی و فاقد پایه‌های نظری مناسب می‌دانند ادعایی است لغو و بی‌اساس و چنانچه ملاحظه شد نقد تاریخی به لحاظ نظری مشخص و برخوردار از اصول علمی است؛ همت و دانایی می‌طلبد تا این اصول در عرصه عمل به کار بسته شود (نقد عملی).

یادداشت‌ها

۱. در فرهنگنامه‌ها معانی مختلفی برای نقد ذکر کرده‌اند: سره کردن (فرهنگ آندراج)، بیرون کردن درم‌های ناسره از میان درم‌ها (ناظم الاطباء)، درم‌ها را نقد کردن (منتهی الارب)، نقد ستانیدن (غیاث اللغات)، به جوانی رسیدن کودک (منتهی الارب)، آشکار کردن عیب شعربر قائل آن و خرده گرفتن (فرهنگ فارسی معین)، جدا کردن خوب از بد یا گاه از

گندم و مانند آن، بر سر خرمن به وقت انتقاد - نی کی فلاحان همی جویند باد (غیاث‌اللغات / فرهنگ فارسی معین). اصطلاح علم حدیث، عبارت از تعلیل است و منتقد حدیثی است که در آن اختلاف روایت باشد از جهت افزونی و کمی رجال اسناد یا از جهت تغییر پاره‌ای از اسناد از جهت اختلاف در الفاظ متن حدیث یا از جهات دیگر (کشاف اصطلاحات الفنون). اهل ادب و هنر آن را در مقابل کریتیک (Critique) به کار برند و آن عبارت است از شرح معایب و محاسن شعر یا مقاله یا کتاب یا سنجش اثری ادبی یا هنری بر معیار یا علمی تثبیت شده (فرهنگ فارسی معین).

۲. برای آگاهی از بحث «ابطال‌گرایی» بنگرید به: کارل ریموند پوپر، منطق اکتشافات علمی، ترجمه حسین کمالی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰؛ چالمرز آلن اف، چیستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، سمت، ۱۳۷۸؛ آلن راین، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبد الکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳.

۳. برای نمونه آقای دکتر حضرتی در مقاله خود با نام «نقد تاریخی ابن خلدون از سانحه عاشورا» تعاریفی که از نقد بیرونی یا به گفته ایشان برونی و نقد درونی ارائه کرده‌اند، از این قرار است: نقد برونی: «رویگرد تبیینی به متن به این معنی که ابعاد و زوایای مختلف موجود و مذکور در متن اشکاف و بیان شود». نقد درونی: «رویگرد تأویلی به متن به این معنی که با نگاه از بیرون ابعاد و زوایای مختلف موجود و غیرمذکور در متن کشف و تفسیر شود». همان‌طور که ملاحظه می‌شود تعاریف مذکور بیش از اینکه صریح، علمی و روشن به تعریف مفاهیم نقد بیرونی و درونی پردازد، خود بیانی مغلق، تفسیربردار و عبارت‌پردازانه است. نکته دیگر اینکه ایشان شاخص‌سازی خود را از نقد بیرونی و درونی صرفاً به اعتبار راوی و روایت منحصر کرده‌اند. دیگر عناصر نقد از چشم مؤلف پنهان مانده و این نقصانی است در طرح اصول و مبانی نقد که مؤلف محترم داعیه آن را دارند (ر.ک: حسن حضرتی، «نقد تاریخی گزارش ابن خلدون از سانحه عاشورا»، متین، ش ۱۳، زمستان ۱۳۸۰).

پی‌نوشت‌ها

۱. حسین‌بن احمد زوزنی، *المصادر*، به کوشش تقی بینش، ج ۲، ص ۵.
2. Critique
۳. عبدالحسین زرین‌کوب، *نقد ادبی*، ص ۵ و ۶.
4. *Historical Critical Method*, on Bible study. Com, 4.
۵. علی صاد، *روش نقد*، ص ۱۴؛ ملائی توانی، علیرضا، *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*، ص ۲۲۵.
۶. نعمت‌الله فاضلی، «بازار سیاه نقد»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، ش ۴۷ و ۴۸، ص ۴۰.
۷. موریس دوروژه، *روش‌های علوم اجتماعی*، ترجمه خسرو اسدی، ص ۱۰۴.
۸. بتر اتسلندر، *روش‌های تجربی تحقیق اجتماعی*، ترجمه بیژن کاظم زاده، ص ۱۴۸.
۹. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ در ترازو*، ص ۱۶۲-۱۶۱؛ حسینعلی نوذری، *فلسفه تاریخ*، ص ۳۱-۲۸؛ ای‌اچ کار، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، ص ۵۶.
10. Criticism Theoretical.
11. Criticism Practical.
۱۲. چالز برسler، *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*، ترجمه مصطفی عابدینی فرد، ص ۲۹.
۱۳. هرودوت، *تاریخ هرودوت*، ترجمه هادی هدایتی، ص ۸۷.
۱۴. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ در ترازو*، ص ۷۹-۷۴.
۱۵. بدرالدین ابن جماعه، *تذکره السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم*، ص ۹۸؛ نجیب مایل هروی، *تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی*، !
۱۶. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ در ترازو*، ص ۷۵-۷۱.
۱۷. شارل ساماران، *روش‌های پژوهش در تاریخ*، ترجمه گروه مترجمان، ج ۱، ص ۴۷-۴۶.
18. Barthold Georg Niebuhr.
۱۹. عبدالحسین زرین‌کوب، *نقد ادبی*، ج ۱، ص ۹۴.
20. Leopold von Ranke.
۲۱. همان، ص ۹۵-۹۴.
22. Mobiyun.
۲۳. شارل ساماران، *روش‌های پژوهش در تاریخ*، ترجمه گروه مترجمان، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۶؛ یف یروفه، *تاریخ چیست؟*، ترجمه محمد تقی‌زاده، ص ۸۰.
24. Historical Criticism.
25. External Criticism.
26. Internal Criticism.
۲۷. علی دلاو، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*، ص ۲۴۱.
۲۸. محمد قزوینی، *یادداشت‌های قزوینی*، به کوشش ایرج افشار، ج ۸، ص ۹۸-۹۷.
29. Research programme/Discourse.
۳۰. عبدالحسین زرین‌کوب، *دفتر ایام*، ص ۲۱۶.
۳۱. علیرضا ملائی توانی، *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*، ص ۱۴۴.
32. Subject.
33. Recherche Review.
۳۴. میشل فوکو، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، ص ۱۱۲.

35. Common Sense.

۳۶. مرتضی نورائی، *راهنمای نگارش در تاریخ*، ص ۵۷.

37. Hard Core.

38. Trans Criticism.

۳۹. ر.ک: مرتضی نورائی، همان؛ ر.ک: محمدبن احمد ابن رشد، *تهافت التهافت*، ترجمه علی اصغر حلبی.

۴۰. هادی عالمزاد و سیدصادق سجادی، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، ص ۶.

۴۱. هامیلتون گیب، *تطور تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، ص ۸۴.

۴۲. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۱۹۷.

۴۳. عمر بن بحر جاحظ، *تاج آیین کشورداری در ایران و اسلام*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، ص ۲۱۴ و ۱۱۶؛ ر.ک: کامل محمد محمد عویضه، *الجاحظ، الشاعر الادیب الفیلسوف*.

۴۴. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴۵. همان، ص ۱۴۲.

۴۶. همان، ص ۱۸۱.

۴۷. همان، ص ۳۰۴.

۴۸. علی بن محمد ابن اثیر، *تاریخ کامل*، ترجمه سیدمحمدحسین روحانی، ص ۳۴.

۴۹. همان، ص ۴۲.

۵۰. همان، ص ۵۸.

۵۱. عالمزاد، هادی و سیدصادق سجادی، همان، ص ۷۲.

۵۲. علی بن حسین مسعودی، *التنبيه والاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۰۶.

۵۳. علی بن محمد ابن اثیر، همان، ص ۷۸.

۵۴. همان، ص ۶۲.

۵۵. احمدبن اسحاق یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ص ۸۵.

۵۶. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵۷. احمدبن اسحاق یعقوبی، همان، ص ۲۱۸.

۵۸. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۱۱۲.

۵۹. همان، ص ۱۸۲.

۶۰. ابوعلی مسکویه، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ص ۲۳.

۶۱. علی بن محمد ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۴۴.

۶۲. اسماعیل بن کثیر، *البدایة و النهایة فی التاریخ*، ج ۱، ص ۳۲.

۶۳. همان، ص ۶۳.

۶۴. همان، ص ۸۹.

۶۵. حمید قاسمی، *اسرائیلیات و تاثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن*، ص ۲۹۷؛ محمدتقی دیاری، پژوهشی

در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۱۹۲.

-
۶۶. اسماعیل بن کثیر، همان، ج ۱، ص ۷۲.
۶۷. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ص ۱۱۴.
۶۸. همان، ص ۹۰.
۶۹. همان، ص ۱۵۱.
۷۰. همان، ص ۱۸۹.
۷۱. همان، ص ۱۲۲.
۷۲. محمد بن علی ابن طقطقی، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص ۱۹.
۷۳. همان، ص ۲۱.
۷۴. ناصر کشاورز، *فلسفه اجتماعی ابن خلدون*، ص ۸۹؛ محسن مهدی و مجید مسعودی، *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ص ۱۲۱.
۷۵. عبدالرحمان ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص ۴۵.

منابع

- آلن اف، چلمرز، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
- ابن اثیر، علی بن محمد، *تاریخ کامل*، ترجمه سیدمحمد حسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵.
- ابن جماعه، بدرالدین، *تذکره السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم*، لبنان، دارالکتب العلمیه للنشر، ۲۰۰۹م.
- ابن خلدون، عبدالرحمان، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ابن رشد، محمد بن احمد، *تهافت التهافت*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، جامی، ۱۳۸۴.
- ابن کثیر، اسماعیل، *البدایه و النهایه فی التاریخ*، قاهره، بی‌نا، ۱۳۵۱.
- ابوعلی مسکویه، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۸۱.
- اتسلندر، بتر، *روش‌های تجربی تحقیق اجتماعی*، ترجمه بیژن کاظم زاده، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- برسلر، چارلز، *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*، ترجمه مصطفی عابدینی فرد، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۶.
- پوپر، کارل ریموند، *منطق اکتشافات علمی*، ترجمه حسین کمالی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- جاحظ، عمرو بن بحر، *المحاسن و الاضداد*، قم، شریف رضی، ۱۳۸۱.
- ، *تاج آیین کشورداری در ایران و اسلام*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۶.
- دلاو، علی، *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*، چ ششم، تهران، رشد، ۱۳۸۷.
- دیاری، محمدتقی، *پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن*، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۹.
- دوروز، موریس، *روش‌های علوم اجتماعی*، ترجمه خسرو اسدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، چ پنجم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷.
- ، *دفتر ایام*، تهران، علمی، ۱۳۷۹.
- ، *نقد ادبی*، چ هشتم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶.
- زوزنی، حسین بن احمد، *المصادر*، به کوشش تقی بینش، مشهد، بی‌جا، ۱۳۴۵ ق.
- ساماران، شارل، *روش‌های پژوهش در تاریخ*، ترجمه گروه مترجمان، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- صاد، علی، *روش نقد*، قم، هجرت، ۱۳۳۹.
- عالم‌زاد، هادی و سیدصادق سجادی، *تاریخ نگاری در اسلام*، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- غزالی، محمدبن محمد، *تهافت الفلاسفه*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، جامی، ۱۳۸۳.
- فاضلی، نعمت‌الله، «بازار سیاه نقد»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، ش ۴۷ و ۴۸، شهریور و مهر ۱۳۸۰، ص ۳۳-۴۲.
- فوکو، میشل، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی، ۱۳۸۴.
- قاسمی، حمید، *اسرائیلیات و تاثیر آن بر داستان‌های انبیاء در تفاسیر قرآن*، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- قزوینی، محمد، *یادداشت‌های قزوینی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ق.

- کار، ای، اچ، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸.
- کشاوری، ناصر، فلسفه اجتماعی ابن خلدون، تهران، نگاه، ۱۳۸۲.
- گیب، هامیلتون، تطور تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۳.
- مایل هروی، نجیب، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹.
- محمد عویضه، کامل محمد، الجاحظ، الشاعر الادیب الفیلسوف، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۳ م.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- ملائتی توانی، علیرضا، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران، نی، ۱۳۸۶.
- مهدی، محسن و مجید مسعودی، فلسفه تاریخ ابن خلدون، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- نوذری، حسینعلی، فلسفه تاریخ، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.
- نورائی، مرتضی، راهنمای نگارش در تاریخ، مشهد، جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۷.
- هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- یروفه، یف، تاریخ چیست؟، ترجمه محمد تقی‌زاده، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.